

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۶۶۹

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷۲ ل ۴۸۵ ن ۱۳۰۰

سرشناسه: نظام العلماء، محمد رفیع بن علی اصغر، ۱۲۵۰-۱۳۲۶ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: لؤلؤة البحار

کاتب: محمد تبریزی تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۰۰ ق

صفحه شمار: ۸۰ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۱×۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐

توضیحات: خریداری از آقای الشمعی تاریخ ثبت: ۱۳۸۰

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. کلام شیعه. ۲. احادیث شیعه. ۳. شیعه - احتجاجات. ۴. ائمه اثناعشر - فضائل و مناقب.

شناسه(های) افزوده: الف. تبریزی، محمد، کاتب. ب. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: ۲۰/۰۷/۸۰

ای روز تو [illegible]

[illegible]



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب لؤلؤة البحار

مؤلف متن محمد رفیع الطباطبائی التبریزی محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر ۱۳۰۰ هـ ق نوع خط نسخ چاپ سنگی تعداد سطر

موضوع زبان فارسی عدد اوراق

طول ۱۷ عرض ۱۱ شمارهٔ عمومی ۸۷۶۹

وقفی / خریداری از آقای اشجعی

تاریخ وقف مهر ۱۳۸۰ نام کاتب

ملاحظات

٢٩٧/ ٤١٧٢

ل ۵۸۵ ج

۹۵۷۸۲

ای دان روز تست ... تو در ظلمت [illegible]

که نیست ... تست ... [illegible]

[illegible]

... [illegible]

۲۳۹۲۴۲

[illegible]

ای دل الهی تو کس ... غم [illegible]

یار خود را مکن ... خود را [illegible]

لؤلؤة البحرین

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و
آله اجمعین وبعد چنین گوید بنده فقیر
بی بضاعت محمد رفیع الطباطبائی التبریزی خادم
العلماء المدعو بنظام العلماء که این روزها
یکی از احباء در مسئله ثنا واسم حضرت رضا
روحی له الفداء سؤالی نمود که آنحضرت چنین

فرمال

تناول سمّ اگر عالم بود چگونه تناول فرمود و حال
آنکه خدا فرموده وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
و اگر علم نداشت لاینبغی منافی با متفق علیه شیعه
امامیه است که همه اساطین علما حکم کرده اند
بر اینکه امام علیه السلام عالم بما کان و ما یکون
است علاوه عالم بظهر و بطن قرآن است که خداوند
درشأن قرآن میفرماید وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وقال وَنَزَّلْنَا
عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً
وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ وقال وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ
مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ
مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَكُلَّ شَيْءٍ

اَحْصَیْنَاهُ کِتَابًا وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِی اِمَامٍ
مُبِینٍ واگر با وجود سبق علم در انحالت سهو
ونسیان عارض شده این هم منافی با مجمع علیه علمای
امامیه است که علما رضوان الله علیهم از متقدمین
ومتاخرین اجماع واتفاق دارند بر اینکه بامام علیه السلام
سهو ونسیان ابدا طاری وعارض نمیشود ودر اینحال داعی
مشغول بعض تالیفات دیگر بودم که با وجود آن
مشاغل مهمه کمتر فرصت داشتم با این حالت چون
تحقیق مطلب ورفع شبهه در این مسئله از برخی اذهان ضعیفه
اهم والزم بود مختصری اجابةً لمسئوله برای تذکره
خاطر دوستان بی تکلفانه عرض نمود والله الموفق
والمعین پس برای این سؤال جواب چندی

ذکر

دراین مختصر درج میکند که هر یکی از انها در رفع
اشکال کافی و الحق جواب شافی میبا شد
جواب اول اینکه ائمه معصومین علیهم السلام
با همه علم و اطلاع ببواطن و حقائق امور و پنهان
و اشکار در اتفاقیات و امورات معین است
که بر حسب علم ظاهر عمل میفرمودند نه بعلوم باطنی
مگر در مقام معجزه که ان هم بجهت اثبات حق با مر
و حکمت خدا و ندی بود و در دنیا مثل افراد بشر راه
میرفتند چنانکه در دعاوی و فتاوی بشاهد طلبیدند
و بشهادت شهود حکم می فرمودند و حال انکه ایشانرا
در دانستن حقائق امور حاجت بشاهد و بینه نبود
مصراع جام جهان نماست ضمیر منیر

دوست ❁ وازاین بابست آنچه از مردم
مثل سایر خلق از احوالات و وقایع واخبار
سؤالات میفرمودند زیراکه جمیع حالات ایشان
سرمشق بود برای ما هاچنانچه اگر سمی در مقابل
ما گذارند که از سمیت او در عالم ظاهر کسی خبر
نداده و با اسباب ظاهری سم بودن او بر ما معلوم
نباشد خوردن آن برای ما جایز است بلی ایشان هم که
بعمل بعلم باطنی مکلف نبودند جایز است و کلام
در اینکه آیا حاکم شرع را جایز است بعلم خود حکم
وعمل نماید یا نه نسبت بعلمی است که از اسباب
ظاهری حاصل شود و الا علم باطنی و غیبی میان
فقها رضوان الله علیهم در این مسئله محل کلام

۴

نبوده ونیست فاضل دربندی اعلی الله مقامه در اسرار الشهاده

میگوید اعلم انه قد وقع فی جملة من روایات

هذا المجلس ان الامام علیه السلام حین نزوله فی الرهیمة

لم یکن له علم بخبر مسلم وذلک کما فی الارشاد

وفی التبر المذاب لم یزل الحسین علیه السلام

قاصدا للکوفة فجد فی السیر ولا علم له بما

علی مسلم بن عقیل حتی اذا کان بینه وبین

القادسیة ثلثة امیال الی غیر ذلک من

الروایات المتقدمة فاذا عرفت هذا فاعلم

ان نسبة عدم العلم الی الامام علیه السلام

بالنسبة الی الامور التی لیست من موارد

البلا

البدا وممّا يتمشّى في شأنه المحو والاثبات
ممّا ليس في محلّه فمن جملة تلك الامور التّى
لا يتمشّى في شأنها البدا والمحو والاثبات
الامور التّى وقعت وذلك في شهادة مسلم
بن عقيل فلا ينبغى ان يقال انّ الامام عليه
السّلم لم يعلم بما جرى عليه في الكوفة وكيف
لا فانّ نسبة علوم الاوّلين والآخرين وفيهم
الانبيآء والملئكة باجمعهم وكآفّتهم الى علم
محمّد صلّى الله عليه وآله المعصومين مثل نسبة
اقلّ قطرة الى البحر المحيط نعم يمكن ان يقال
انّ رسول الله والائمّة المعصومين عليهم
السّلام كانوا لا يظهرون ما عندهم من

العلم بل يبنون الأمر على نمط العادة وما عليه
النّاس من مراعاتهم وصول الرّسل والكتب
واخبار المخبرين وذلك غير خفيّ على من تتبّع
التّواريخ والسّير وهكذا الاخبار ومن
ذلك القبيل ايضا ما في رواية ابي مخنف فلم
يزل الحسين عليه السّلام يركب فرسا
حتّى ركب ستّة افراس الى ان قال فقال
لهم يا قوم ايّ موضع هذه الارض الى آخر
الرّواية **حاصل** اين تحقيق فاضل
مرحوم اين است كه قتل مسلم بن عقيل بعد
از وقوع وبودن زمين زمين كربلا از
اموري نبود كه محو وبدا از در انها جا باشد

پس

پس سزاوار نیست که گفته شود امام علیه السلام
عالم نبود بانچه در کوفه بمسلم گذشته و واقع
شده بود یا اینکه انحضرت نمیدانستند این
زمین کربلا است بلکه ممکن است بگوییم این
سؤالات برای این بوده است که جناب رسول
صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام انچه در نزد
ایشان علم بود او را ظاهر نمیکردند بلکه بنای امر
ایشان بطرز عادت مردم راه رفتن بود که با انچه مردم
در عادت راه میروند بهمان طریق راه میرفتند از راه عادات
وصول رسولان و انتظار وصول نوشتجات و
مکاتبات و اخبار خبر دهندگان و اینمعنی بکسانیکه در
تواریخ و سیر و اخبار تتبع دارند مخفی و مستور

نیست

نمیماند **جواب دوم** ممنوع از
القاء نفس بتهلکه آنستکه شخص با وجود قدرت
بر امتناع و قدرت بر خلاص بمیل و رضا خود را بتهلکه اندازد ولی با عدم قدرت از
امتناع و با حالت مجبوریت تکلیف منع نیست
پس تناول سم با حالت مجبوریت بوده و محل
اشکال نمیباشد و نمیتوان گفت که ائمه و
اولیاء علیهم السلام مجبور نشده اند و مسلماً
مظلومیت و مجبوریت ایشان با همه قدرت باطنی
بملاحظه مصالح و حکمتهای خدای تعالی محرز
است و اغلب مجبور و مظلوم شده اند که
نمیتوان انکار کرد پس انحصر در انحال بقیر

داشت که اگر مطلب ابی پرده کند وسمیت ورا
بفهمانند و تناول نفرماید حکما او را بزهر مجبور باشد
مجبور و شهید خواهند کرد

در جلاء العیون

شیخ کشی روایت کرده است که عبد الله بن طاوس
از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که آیا یحیی بن
خالد زهر داد پدر بزرگوار شما را فرمود که بلی
او را زهر داد در سی رطب گفت آیا نمیدانست
آنحضرت که این رطبها را بزهر آلوده اند آنجناب فرمود
که در آنوقت محدث که از جانب خدا او را حدیث
میگفت از او غایب شد راوی گفت محدث کیست
آنجناب فرمود که ملکیست بزرگتر از جبرئیل و
میکائیل که با حضرت رسالت میبود و با هر کدام

از ائمه علیهم السلام نمیباشد مترجم گوید که اینحدیث حسنین
وارد شده و از بعضی اخبار سالفه مفهوم میشود که
در هنگام تناول نمودن آن نیز میدانستند که مسموم اند
بود که این اخبار موافق عقول اکثر خلق وارد شده
باشد مجملی از تحقیق این مطلب در بیان احوال حضرت
امام حسین علیه السلام مذکور شد که تکلیف ایشان
مانند تکلیف دیگران نیست در خصوص این مقال
میتوان گفت که آنحضرت آنخوردن رطب فقط فایده
میکرد که از دست ایشان رها تواند شد و ایشان
آنحضرترا بوجه دیگر بقتل نرسانند آنحضرت میدانست
که اگر بآن نحو نشود بر وجهی شنیع ترا نحضرترا
شهید خواهند کرد پس میتواند بود که وجه اسهلرا

اختیار فرموده باشند انتهی پس بعد از تحقق مجبوریت
در رتبه اول ستم بحثی وارد نمیشود و اشکالی باقی نمیماند
و اینکه مطلب را انحضرت فاش نکردند و در انحال اظهارها
نمودند آنهم حکمتها داشت از جمله رفع ذلت خفت و
مجبوریت چراکه صاحبان غیرت و فتوت با همه مظلومیت
راضی با علان مجبوریت نمیشوند و اشکار بودن
صدمه اذیت را خوش نمیدارند بسا میشود دشمنان
کمان کنند که نظام او و صدمه انها را این شخص
هیچ نفهمید چنانکه اینمعنی در عرف و عادت
معلوم است و این تغافل عمدی مثل فی علم نیست آن
جناب امیر علیه السلام است   وَلَقَدْ اَمُرُّ عَلَی
اللَّئِیمِ یَسُبُّنِی   فَمَضَیْتُ ثَمَّةَ قُلْتُ لَا

یعنی **جواب سیم** معلوم است

این واقعات قضا و قدر خدا و بصورت نمی بندد

و البته حکمت و مشیت خدا بر این علاقه گرفته

بود که آنحضرت با سم کشته شود تا آنچه در مکنون

آن ملاء علین است از ظلم و عدوان بظهور بیاید

و این خبر البته از اسلاف آنحضرت باو رسیده

و در الواح قضا و قدر ثبت شده بود و او

مبدا نیست و از اقتضای اسباب ظاهره و مصالح

غیبیه باخبر بود چنانکه جناب سید الشهداء

علیه السلام مکرر فرموده شاء الله ان یرانی

قتیلا پس تن دادن و بمقتولی و مظلومی و

شهادت در حقیقت تبعیت برضا و قضا

حقتعالی بود چنانکه باز جناب سید الشهداء
علیه السلام میفرمود الهی رضاً بقضائك
وتسلیماً لأمرك قال تعالی قل لو کنتم فی
بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم

در جلاء العیون روایت کرده که
ابرهیم بن ابی محمود از امام رضا علیه السلام
پرسید که آیا امام وقت فوت خود را میداند
حضرت فرمود بلی گفت حضرت امام موسی علیه
السلام در وقتیکه یحیی بن مکی رطب و ریحان زهر
آلود برای آنجناب فرستاد آیا دانست که آنها را
بزهر آلوده اند گفت بلی ابرهیم گفت دانسته حضرت
آنرا تناول کرد و خود اعانت بکشتن خود کرد

آنجناب فرمود که پیشتر میدانست برای آنکه
تهیهٔ خود زاد درست کند در وقت خوردن از
خاطر او محو شد که قضای حقتعالی بر او جاری
گردد انتهی **جواب چهارم** که از افادات
بعض کاملین متاٰلهین اخذ و استفاده شده این است
آنحضرت قبل از خوردن سم بسمیت او ملتفت
بود ولی چون میدانست هر طور باشد در آن
موقع از شر آن ملعون و ظلم او خلاصی نخواهد
بود و چنانکه خود عالم بود و از آباء و اجداد شنیده
بود آن مجلس و مقام موقع شهادت و مقام لقای
رب میباشد در آن حالت همهٔ توجهات آنحضرت
بسوی معبود حق سبحانه و تعالی بوده بطوریکه

همهٔ محسوسات و معقولات از نظر او محو و فراموش
گردیده و از غایت لذات شوق لقای سبحانی
ابدا توجهی بما سوی نداشت   عشق آمد و
دل از دست ما برد   تدبیر ز عقل مبتلا
برد   انّ لله تعالی شرابا لاولیائه اذا
شربوا سکروا و اذا سکروا طربوا و اذا طربوا
طلبوا و اذا طلبوا وجدوا   و این حدیث را
فاضل مرحوم در کشفاذات ناصریّه از جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده
پس آنحضرت در آن حالت قرب شهادت و فراهم
آمدن لقای ربّ که معاینه میدید چنان
واله بود که همهٔ صدمات و حوادث را فراموش

کرده بود و از شدت توجه بسوی معبود هرگز
بسوی نفس و محافظت خود ملتفت نبود چنانکه
شخص در حین طلوع معشوقه و پادشاه که
اعتنا و توجه تمام باو میکند غافل از نگاه
داری خود بوده گاهی مثلا بزمین میخورد یا بچاهی افتد
و با همه علم و ذکر ظهور طلیعهٔ معشوق او را
از همه چیزها غافل میکند که همهٔ مشاهدات
و محسوسات خود از نظر او محو و فراموش میشود
در انحال هم انحضرت که سم را تناول فرمود چون
متوجه بلقای رب بود ابدا بسمیت و مهلک
بودن او التفات و اعتنائی نداشت چنانکه
در باب شهدائی کربلا در حدیث وارد شده

لا یجدون

لا یجدون الم مس الحدید یعنی ایشان درد و
اذیت آهن شمشیر و نیزه را نمییافتند و این نبود
مگر از کثرت توجه ایشان بعالم بالا نه اینکه جاهل
بودند بصدمه شمشیر یا اذیت آن چنانکه
پای عاشقی درد میکرد باندازه که نمیتوانست
قدم بر زمین گذارد تا معشوق خود را دید با کمال
وجد و شعف سرپا ایستاد گویا هیچ درد و الم
نیست و چنان واله جمال معشوق گردید که همه
دردها و ضررها را فراموش کرد و اینگونه فراموشی
جهل نیست بلکه عین ذکر است و اینکه در روایت
سابقه که مجلسی ترجمه آن نقل شد وارد گردیده
انه الجری علیه القضا در اینحدیث نسیان

راجع باینمعنی است چنانکه جناب امیر علیه
السلام در یکی از جنگها بپای مبارکش پیکان تیری
خلید و جا کرد که از شدت اذیت ممکن نشد بیرون
بیاورند تا آنحضرت مشغول نماز شد در حالت
سجده او را از پای مبارکش کشیدند چون بر آنحضرت
فانی و ذاکر حق بود ابدا ملتفت اذیت او نگردید
و بعد از فراغت از نماز که عمل جراحین را اطلاع دادند
قسم یاد نمود اصلا احساس نفرموده است
بلکه قلب انسان وقتیکه بشیء مهمی مشغول شود
ابدا ملتفت ضربت و صدمه و اذیت نمیباشد
از این است وقتیکه قلب بشادی و مسرت زیاد
یا خوف و ترس عمده مشغول شود بسا بپای او

خلا

خار مغیلان وزخمی پا و مبرسد مادام قلبش مشغول
است ملتفت او نمیباشد و این امر وجدانی است
که جای شبهه ندارد　جمال کعبه چنان
میدواندم بنشاط　که خارهای مغیلان

حریر میاید

در قصه یوسف علی نبینا وعلیه السلام

که زنان هریک چاقوئی در دست داشتند
تا جمال یوسف طلوع کرد و آنها متوجه جمال
او شدند از غایت مدهوشی دستهای خود را
بریدند و این فراموشی غیر فراموشیهای
دیگر است که از روی جهل میشود قال تعالی
وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ

عَلَیهِنَّ فَلَمّا رَاَینَهُ اَکبَرنَهُ وَقَطَّعنَ اَیدِیَهُنَّ
جراحتها بالسکاکین من فرط الدهشه وَقُلنَ
حَاشَ لِلّهِ مَا هٰذَا بَشَراً اِن هٰذَا اِلّا مَلَکٌ کَرِیمٌ
گرش به بینی و دستان ترنج بشناسی
روا بود که ملامت کنی زلیخا را
علاوه بر این آنحضرت دران مجمع و دران موقع
مشاهده میکرد همه انبیا و ملائکه و مقربین
واجداد طاهرین خود را که با و میفرمودند
تعجیل کن در ملاقات و از هم و غم دنیا آسوده
باش پس در اینحال اگر التفاتی بسمت شتم
نباشد بجاست گر بمیرد طالبی در
بند دوست سهل باشد زندگانی مشکل است

در بعض روایات

اگر صحیح باشد و محمول بر تقیّه نکردد
لفظ نسیان منزّل باینمعنی است که
در انمقام از کثرت شوق شهادت سم را
فراموش کردند یعنی اثری براو مترتّب
نکرده در حکم نسیان گذاشتند و ممکن
است نسیان را بمعنی ترك گرفت قال تعالی
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ یعنی ترکوا کما فی
الصّافی و قال تعالی وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ
مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا فی الصّافی
العیاشی عن احدهما علیهما السلام انه سئل کیف
اخذ الله آدم بالنّسیان فقال انه لم ینس وکیف

ينسى وهو يذكره ويقول له ابليس ما نهٰكما ربكما
عن هذه الشجرة الّا ان تكونا ملكين او تكونا
من الخالدين **وقال ايضًا** فلمّا
بلغا مجمع بينهما نسيا حوتهما **في الصافي**
تركاه **وفي مجمع البحرين** النّسيان
خلاف الذكر وهو ترك الشئ على ذهول و
غفلة ويقال للترك على تعمد ايضًا وفسر
قوله تعالى ولا تنسوا الفضل بينكم وقوله
نسوا الله فنسيهم اى تركوا الله فتركهم
قال تعالى قال كذلك اتتك اياتنا فنسيتها
فكذلك اليوم تنسى وقال تعالى فذوقوا بما
نسيتم لقاء يومكم هذا انّا نسيناكم

في الصافي

فی الصافی الفتی ای ترکنا کم ای عزیز
نسبت سهو و نسیان بر ائمه علیهم السلام خلاف
مجمع علیه علماء امامیه است پس استعمال
لفظ سهو در حق ایشان بمعنی ترک است لا غیر
و یقال سها فی الشیء یعنی ترکه عن غیر علم و
سها عن الشیء ترکه عن علم سهو در ایشان
اگر گفته شود از شق ثانی است یعنی از روی
علم و بصیرت ترک کردن بجهت مصلحتی از مصالح

فی المجلد السابع من البحار

اعلم ان الامامیه رضی الله عنهم اتفقوا
علی عصمة الائمة علیهم السلام من الذنوب صغیرها
و کبیرها فلا یقع منهم ذنب اصلا لا عمدا

ولا نسيانا ولا الخطاء في التأويل ولا الاسهاء

من الله سبحانه ولم يخالف فيه الا الصدوق

محمد بن بابويه وشيخه ابن الوليد رحمه الله عليهما

فانهما جوزا الاسهاء من الله تعالى المصلحة في غير

ما يتعلق بالتبليغ وبيان الاحكام لا السهو

الذي يكون من الشيطان **در از نوادر نعمانية**

در باب قول صدوق عليه الرحمة بسهو نبي از

شيخنا شيخ بهائي نقل كرده ان نسبة السهو

الى ابن بابويه اولى من نسبته اليه صلى الله عليه

واله يعني نسبت سهو بصدوق عليه الرحمه

اولى است از نسبت سهو بجناب پيغمبر صلى

الله عليه واله وسلم **وقال ايضا**

عند

عند قول ابن بابويه وان وفقنا الله صنفنا
كتابا فی کیفیة سهو النبی الحمد لله الذی لم
یوفقه لتصنیف ذلک الکتاب یعنی در
باب قول صدوق علیه الرحمة که گفته است
هرگاه خدا توفیق بدهد کتابی در کیفیت
سهو نبی تالیف خواهم کرد شیخ بهائی علیه
الرحمه گفته است حمد مر خدا برا که اورا
توفیق نداد بتصنیف این کتاب

ونیز ذکر کتاب زبور

از سیدنا الاجل المرتضی علم الهدی در باب
قول صدوق نقل کرده انه قد تکلف ما
لیس من شانه فابدی بذلک نقصه فی العلم وعجزه

ولو کان ممن وفق لرشده لما تعرض لما لا یحسنه
ولا یهتدی الی معرفته لکن الهوی مرد
لصاحبه نعوذ بالله من سلب التوفیق و
نسئله العصمة من الضلال وسید مرتضی
علیه الرحمة بعد از نقل خبری که صدوق
با او اسناد لا ال لبسهو نبی کرده گفته است
این خبر خبر احاد است که مفید علم نیست و
هر کس برا و عمل کند پس بظن اعتماد نموده
وخداوند نهی کرده از تبعیت ظن و هذه
عبارته علی ما نقلها فی الانوار
ان هذا الخبر من اخبار الاحاد التی لا تثمر
علما ولا توجب عملا و من عمل علی شیٔ منها

فعل

فعلی الظن یعتمد فی عمله بها وقد نهی الله
سبحانه عن اتباع الظن وگفته است سهو
نقص است از کمال انسانی حتی حکماء دیده‌ایم
که اجتناب میکنند از اینکه اموال و اسرار خود را
نزد اشخاصی گذارند که سهو و نسیان از آنها
دیده میشود و فقها روایات اصحاب سهو و
نسیان را دیده‌ایم ترک میکنند با اینکه مسلم
است صدوق علیه الرحمه نسبت سهو و
نسیانی که از شیطان باشد بایشان نداده زیرا
که خود او بحکم ان عبادی لیس لک علیهم
سلطان معترف بر این معنی است که شیطان
بر ایشان تسلطی ندارد بلکه گفته است خداوند

برای حکمت و مصلحت بر ایشان کاهی سهو و
نسیان عارض میکند این معنی را هم علمای
متأخرین و جمعی از متقدمین مثل سید مرتضی
و شیخ مفید اعلی الله مقامهما بسیار تشنیع
کرده و این قول را بکلی متروک داشته اند چنانکه
شمه از تشنیع سید مرتضی علیه الرحمه و شیخ
بهائی طاب ثراه ذکر شد و قال تعالی سنقرئك
فلا تنسی فی المجلد السابع من البحار
قال قد مضی القول فی المجلد السادس بعصمتهم
علیهم السلام عن السهو و النسیان و جملة القول
فیه ان اصحابنا الامامیة اجمعوا علی عصمة
الانبیاء و الائمة صلوات الله علیهم من الذنوب

الصغیرة

الصغيرة والكبيرة عمداً وخطأً ونسياناً من
وقت ولادتهم الى ان يلقوا الله تعالى ولم يخالف
في ذلك الا الصدوق وشيخه ابن الوليد
قدس سرهما فانهما جوّزا الاسهاء من الله
تعالى الا السهو الذي يكون من الشيطان في غير ما
يتعلق بالتبليغ وبيان الاحكام وقالوا
ان خروجهما لا يخل بالاجماع لكونهما معروفي
النسب واما السهو في غير ما يتعلق بالواجبات
والمحرمات كالمباحات والمكروهات فظاهر
اكثر اصحابنا ايضاً تحقق الاجماع على عدم
صدوره عنهم واستدلوا ايضاً بكونه سبباً
لنفور الخلق منهم وعدم الاعتداد باقوالهم

وافعالهم وهو بنا في اللطف وبالآيات والاخبار
الدالة على انهم عليهم السلام لا يقولون ولا يفعلون
شيئا الا بوحي من الله تعالى الى ان روى عن امير
المؤمنين حديثا في باب صفات الامام وفيه
انه لا يسهو ولا ينسى ولا يلهو بشيء من امر الدنيا

جواب پنجم

موت وقتل اعم از هلاکت است واقدام بر
مرگ وقتل تهلکه نیست قال تعالی ولا تقولوا
لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن
لا تشعرون وقال ولا تحسبن الذين
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند
ربهم يرزقون يعنی گمان نکنيد کسانيرا

کردند

که در راه خدا کشته شده اند مردکان بلکه
انها زنده کانند نزد پروردکار خودشان روزی
داده میشوند وقال وَلَئِن قُتِلتُم فِی سَبِیلِ
اللهِ اَو مُتُّم لَمَغفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَرَحمَةٌ خَیرٌ مِمّا
یَجمَعُونَ وَلَئِن مُتُّم اَو قُتِلتُم لَاِلَی اللهِ تُحشَرُونَ
وشك نیست که ائمه علیهم السلام همه انها در راه
خدا کشته شده اند چنانکه فرموده اند وَما
مِنّا اِلّا مَقتُولٌ وباید معنی هلاکت را فهمید
ودانست که چنین نیست هرکونه مرك وقتل
هلاکت باشد مطلقا بلکه غالب موارد
استعمال تهلکه و هلاکت موت وقتلی است
که منتهی بخسران باشد چنانکه در موارد

اطلاقات او آز آیات قرآنیه این معنی هویدا است
قال تعالی فهل یهلک الا القوم الفاسقون
وقال وکم من قریة اهلکناها فجاءها بأسنا
وهم یلعبون وقال لیهلک من هلک عن
بینة ویحیی من حی عن بینة وقال هل
یهلک الا القوم الظالمون از تو میپرسم آیا
آنهائی که جناب سید الشهداء علیه السلام را در
میدان کربلا تنها گذاشته وداع کرده رفتند
خود را بهلاکت انداختند یا آنهائی که با همه
یقین بمردن و شهید شدن ماندند و تا نفس
آخر کار نرفتند و در مقابل آنحضرت جان سپردند
آیا کدام یک اقدام بتهلکه بود فی شرح

الصحيفة للسيد رحمه الله

في قوله فالها لك منا من هلك عليه والسعيد
منا من رغب اليه قال الهلاك الموت هلك
يهلك هلكا بالضم وهلكة مثلثة اللام
والاسم الهلاك ويعبر به عن الخسران والتباب
النار وهو المراد هنا جناب امير عليه السلام
شبی را که قضیه شهادت اتفاق افتاد این شعر را
میفرمودند

اشدد حيازيمك للموت فان الموت لاقيكا
ولا تجزع عن الموت اذا حل بواديكا

حتى وقت رفتن بمسجد مرغابیها که حیوانات
بودند صدا میکردند واشاره باین واقعه مینمودند

اعلم

آنحضرت دید ابن ملجم پشت وخواب کرده خود
بیدار فرمود و بعد از رسید ضربت فرمود
فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ انحا لتهااکرالقا نفس
بتهلکه بود آنحضرت جرا خود را بهلاکت میاندا
در جلاء العیون
شیخ مفید و ابن شهر اشوب دیگران روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شبی که
در صبح آن شب ضربت خورد برای نماز شب بمسجد
نیامد و در تمام آنشب بیدار بود و بعبادت
حقتعالی اشتغال مینمود ام کلثوم گفت که یا
امیر المؤمنین بیداری و اضطراب تو در اینشب
چیست حضرت فرمود که در صبح اینشب شهید

خواهم کشد پس در این وقت مؤذن حضرت آمد و
ندای نماز در داد ام کلثوم گفت ای پدر امشب
دیگری را بگو تا با مردم نماز گذارد حضرت فرمود
که از قضای الهی نمیتوان گریخت روایت کرده اند که
در تمام آن شب بیرون می آمد باطراف آسمان
نظر میکرد میفرمود که هرگز دروغ نگفته ام
و دروغ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده ام
این شبی است که مرا وعده شهادت داده چون نزدیک
صبح شد بگریست و شعری خواند که مضمونش
این بود که کمر خود را برای مرگ محکم ببند که مرگ
البته بتو خواهد رسید و جزع مکن از مرگ
چون بوادی تو در اید چون بصحن خانه آمد مرغابی

چند که در آنخانه بودند سر راه بر آنحضرت گرفتند و فریاد میکردند چون خواستند که ایشانرا دور کنند حضرت فرمود بگذارید ایشانرا اگر ایشان فریاد کنندگانند بر من و بعد از من ایشان نوحه خواهند کرد در کافی کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حسن بن جهم از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هرگاه قاتل خود را میشناخت و شب شهادت خود را و موضعی که در آنموضع شهید شد میدانست چون مرغابیان بر روی حضرت فریاد کردند فرمود که ایشان فریاد کنندگانند که از پی ایشان نوحه کنندگان خواهند بود

وام کلثوم با آنحضرت گفت که امشب در خانه نماز کن
وامر کن که دیگری با مردم نماز کند حضرت قبول
نکرد و در آنشب بسیار از خانه بیرون میآمد
بی حربه و سلاح با آنکه میدانست که ابن ملجم
او را در آنشب شهید خواهد کرد آیا چگونه
بود آنحال حضرت فرمود که وفات آنجناب در
آنشب مقدر شده بود و تقدیر خدا البته جاری
میشد انتهی پس موت و قتل اعم از هلاک
است ائمه علیهم السلام هر یکی بصدمه شهید
شده اند و خودشان قبل از شهادت میدانستند
واخبار و آثار از خبر دادن ایشان از مرگ یکدیگر
حتی اخبر بعض اصحاب و شیعگان ایشان

از وقت و مکان وفات و شهادت خود مثل
میثم تمار و رشید هجری و سائر مَعنی متواتر
است حتی در کتب معتبرهٔ عامه روایات زیاد
در اینمعنی بعبارات مختلفه دیده ام چنانکه
ابن ابی الحدید حکایت خبر دادن میثم را از قتل
خود مفصلا نوشته وصاحب حیوة الحیوان
در کتاب عزیر خبر دادن جناب امیر از شهادت
جناب سید الشهداء علیه السلام نوشته
در صورتیکه شهادت القاء نفس بتهلکه
باشد اینها یا باید تماما متروک و مردود شود
و شخص همه این اخبار و آثار را که متواتر
بالمعنی است انکار کند و بگوید هیچیک از

ائمه علیهم السلام نه جناب امیر و نه جناب
امام حسن و نه جناب امام حسین و نه سایر
و نه اصحاب ایشان ابداً علم و اطلاع نداشتند
یا بگوید در موقع شهادت علم انها العیاذ بالله
مبدل بجهل و نسیان شده بود که با وجود علم
سابق نسیاناً اقدام باین مرحله نمودند یا اینکه
همه را قبول کند و بگوید این اقدامات و راه رفتن
بر حسب عرف و عادت و تن دادن بمطلوبی و
شهادت در راه خدا ابداً هلاکت نبوده با وجود
علم و اطلاع محض اینکه شقاوت اشقیا و سعادت
سعداء معلوم شود و اختیار فاعل مختار
نقصان بهم نرساند و قضاهای خداوندی

برحسب حکمتها و مصالح مقرّره و مقدّره جاری

گردد از روی میل بشهادت اقدام فرمودند

اُقتلونی یا ثقاتی انّ فی قتلی حیاتی

عن علیّ خطابا للحسین علیهما السلام

فی جملة ابیات منها

کانّی بنفسی واعقابها وبالکربلاء ومحرابها

فتخضب منّا اللّحی بالدّماء خضاب العروس باثوابها

فی بصائر الدّرجات واللّهوف

عن حمزة بن حمران عن ابی عبد الله علیه السلام قال

ذکرنا خروج الحسین علیه السلام وتخلّف ابن الحنفیّة

عنه الی ان قال علیه السلام انّ الحسین لمّا

فصل متوجّها دعا بقرطاس وکتب بسم الله

الرّحمن

الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی بنی هاشم
اما بعد فانه من لحق بی استشهد معی و من
تخلف عنی لم یبلغ الفتح والسلام
عجب است اگر این کشته شدن تهلکه
باشد که اقدام بآن با مام علیه السلام جائز نگردد
پس خداوند قادر علیم چرا بقدرت کامله
و علم و احاطهٔ خود مانع نگردید و حبیب خود را
ازان تهلکه خلاص نگرد بهر دلیل که خداوند
با همهٔ علم و قدرت مانع از مجبوریت ایشان
نگردید خود نیز بهمان علت بمفاد و ما تشاؤن
الا ان یشاء الله در طبق حکمت و مشیت خداوندی
تن بکشته شدن دادند و چون در راه خدا کشته
میشوند

بجا آوردن عزم ما بر همه منضم
بازوی هاشم
نقل است
در دلکردن عالم ازان ازو است
هم

میشدند این کشته شدن را هلاک نبینند

پس بعزیز باخودای و هشیار باش و نسبت جهل

و سهو و نسیان بر اولیاء رحمن مده بلکه خود را

جاهل و ساهی بدان

فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام

عن الحسین بن علی الحذاء قال حدثنی یحیی بن

محمد بن جعفر قال مرض ابی مرضا شدیدا فاتاه

ابو الحسن الرضا علیه السلام یعوده و عمی اسحق

جالس یبکی قد جزع علیه جزعا شدیدا قال

یحیی فالتفت الی ابو الحسن علیه السلم فقال ما یبکی

عمک قلت یخاف علیه ما تری قال فالتفت الی

ابو الحسن علیه السلم فقال لا تغتمن فان اسحق

سیموت قبله قال یحیی فبرأ ابی محمد ومات اسحق

قال مصنف هذا الکتاب یعنی الصدوق

رحمه الله علم ذلک الرضا علیه السلام بما کان عنده

من کتاب المنایا فیه مبلغ اعمار اهل بیته

متوارث عن رسول الله صلی الله علیه وآله ورمز

ذلک قول امیر المؤمنین علیه السلام اوتیت علم

المنایا والبلایا والانساب وفصل الخطاب

انتهی ما فیه **مجلسی علیه الرحمه در جلاء العیون** روایت کرده در بسیاری که حضرت امام

حسین علیه السلام از مدینه متوجه مکه شد

واز مکه متوجه کربلا گردید میثم اراده حج کرد

وبیکی از دوستان خود گفت که ترا خبری میدهم

وازنا

و آنرا ضبط کن تا وقتی که اثر آن ظاهر شود و
حقیقت گفتار مرا بدانی و من در این سال بحج
میروم چون مراجعت کنم این ولد الزنا یعنی عبید
الله زیاد صد نفر را بطلب من خواهد فرستاد
و مرا بنزد او خواهند برد تا میگوید آن ملعون
مرا بدار خواهد کشید و لجام بدهان من
خواهد بست و در روز سیم خون از سوراخهای
بینی من روان خواهد شد تا اینکه روایت
میکند میثم بحج رفت و بنزد ام سلمه آمد و
احوال حضرت امام حسین را از او پرسید ام سلمه
گفت که بیکی از باغهای خود رفته است میثم
گفت چون بیاید سلام مرا باو برسان و بگوی

در این وادی من و تو نزد حق تعالی یکدیگر را ملاقات
خواهیم کرد ان شاء الله پس ام سلمه گفت حضرت
امام حسین علیه السلام ترا بسیار یاد میکرد
میثم گفت من نیز بسوی سینه در یاد اویم و من تعجیل
دارم و برای من و او امری مقدر شده است که
میباید بآن برسیم تا اینکه میثم مراجعت کرد
و باو گذشت تمامی آنچه پیش از غیب خبر داده بود
و ابن ابی الحدید نیز این معنی در شرح
نهج البلاغه
روایت کرده در بحار که بترجمه نقل
میشود از عبد الله بن قیس روایت کرده
است که من از جمله کسانی بودم که از کوفه

با امیر مؤمنان بجنک صفین رفتیم چون
لشکر امیر مؤمنان با لشکر شقاوت اثر معویة
بن ابی سفیان ملاقات نمود بعضی از روزها
صفین ابو ایوب سلمی ملعون با گروهی از
لشکر شقاوت اثر معویه سراپرا گرفتند و
لشکر سعادت اثر امیر مؤمنان را از بر داشتن
اب مشرعه منع نمودند و تشنکی شدید بر
لشکر انحضرت غالب گردید بخدمت سراسر
سعادت جناب امیر مؤمنان آمدند و از بیای
عطش شکایت کردند و حکایت را بخدمت
انحضرت عرض نمودند پس انحضرت گروهی از سواران
لشکر خود برای تحصیل اب فرستاد چون برابر

لشکر ابو ایوب رسیدند و با ایشان مقاتله نمودند
مغلوب شده نا امید برگشتند آنحضرت از این
قضیه بسیار دل تنگ شد فرزند عزیزش جناب
امام حسین علیه السلام عرض نمود ای پدر بزرگوار
رخصت بده من برای تحصیل آب بروم چون رخصت
حاصل نمود با جماعتی از سواران لشکر رو
بسوی مشرعه نهاد و با لشکر ابو ایوب جنگ
نمایان نمودند چون لشکر شقاوت اثر ابو ایوب
ملعون تاب مقاومت نیاوردند رو بهزیمت
گذاشتند آن بزرگوار در سر آب خیمه زده و سواران
خود را بحراست آب مشرعه گماشت خود نزد
پدر بزرگوار خود برگشت آنحضرت را از فتح لشکر خود

خبر

خبر داد چون امیر مومنان فتح کردن فرزند عزیز خود را
شنید گریه بر آنحضرت مستولی شد اصحاب آنحضرت
عرض کردند یا امیر المومنین چه چیز سبب گریه
تو گردید و حال آنکه این اول فتحیست که از برکت
جناب امام حسین علیه السلام بظهور آمد
حضرت امیر مومنان در جواب ایشان فرمود بخاطر
آوردم که این فرزند گرامی من در بیابان کربلا
بروزی تشنه و عطشان کشته خواهد شد
اسب نور دیده من در آن هنگامیکه فرزند مرا
از پشت بزمین کربلا میافکند حیران و سرگردان
از آن قوم کافران رم میکند بسوی خیمه گاه فرزند
میاید و خبر کشته شدن او را بزنان بی پشت و پناه

میرساند

میرساند وشبهه فریاد میکشد ودر صدای
خود مترنم اینمقال میگردد الظالمة الظالمة
لأمة قتلت ابن بنت نبيها داد داد از دست
گروهی که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند انتهی
پس ایعزیز در باب ائمه و اولیاء و فضائل و مناقب
ایشان بتسلیم راه رفتن و متشابهات را
با محکمات مطابق نمودن شرط احتیاط میباشد
و غفلت از جادهٔ رضا و تسلیم مؤدی بخروج
از دین است

نکتهٔ علم نمودم بتو هان سهو مکن
ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی

وفي بصائر الدرجات في باب ان الائمة

علیهم

علیهم السلام عندهم علم المنایا والبلایا احادیث

کثیرة فی هذا المعنی من اراد فلیراجع هناك

وفیه باب اخر فی ان الائمة علیهم السلم

یعرفون متی یموتون ویعلمون ذلك قبل ان

یاتیهم الموت **وفی الکافی** باب فی ان

الائمة یعلمون متی یموتون وانهم لا یموتون

الا باختیار منهم **فاضل دربندی**

اعلی الله مقامه در اسرار الایقان

روایت میکند از امیر المومنین علیه السلام یا سلمان

ویا جندب المومن الممتحن الذی لم یرد علیه شئ

من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله ولا یشك

ولا یرتاب ومن قال لم او کیف فقد کفر فسلموا لله

امره

امره فنحن امره یعنی امیر المؤمنین علیه السلام بسلمان
وابوذر رضی الله عنهما فرمود که مؤمن ممتحن
آن شخصی است که وارد نشد بر آنچیزی از امر ما
خلفاء الله تعالی واهل بیت رسول الله صلی
الله علیه وآله مگر آنکه حق تبارک وتعالی صدر
او را برای قبول آن منشرح ومتسع ونورانی
فرمود پس او را قبول نمود یعنی اذعان واعتقاد
بحقیت وصدق آن کرد پس همچنین شخص محفوظ
خواهد شد از شك وارتیاب در آن پس اگر کسی که
بگوید چرا وچگونه پس قطعا آن شخص کافر شده
پس شما معشر شیعیان تسلیم نمائید بر خدای
تعالی امر او را وقبول نمائید امر خدای تعالی را پس

ما اهلبیت هستیم امر خدا یتعالی پس ابن جعفر
خدام علی اکبر علیه السلام میکوید که اگر
ورود وصدور ان امر در شان خلفاء الله
تعالی واهل بیت رسول الله صلی الله علیه
واله بنهج قطع ویقین باشد چنانچه ایات
کتاب الله الکریم که در شان ایشان وارد شده
است وهمچنین احادیثی که رسول صلی
الله علیه واله واصحاب مشافهه ازان می
شنیدند وهمچنین احادیثی که از خلفاء الله
صادر میشد ومعاصرین ایشان از ایشان
مشافهة میشنیدند وهمچنین احادیثی که
جمعی انهارا از مشافهین خلفاء الله تعالی

میشنیدند یعنی بنهج تواتر یا تسامع وتضافر
یا بنهج اخبار احاد ولکن محفوفه بقرائن
مفیده علم ویقین بصدور وورود امور صدور
آن باشد در فضائل وفواضل ومناقب
ومقامات نورانیه اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه وآله وخاصه عترتش البته
اورا عبد ممتحن قبول خواهد نمود وشك
وارتیاب دران نخواهد نمود هرچند
از دقائق ورقائق اسرار باشد وهرچند
در دائره خیال واوهام نگنجد بلکه نیز
در اکثر عقول نگنجد زیرا که همچنین
شیئ وارد ازعظم شئون وغوامض اسرار

آل الله وخاصه عترت رسول الله صلی الله
علیه وآله البته مطابق واقع ونفس الامر
است پس کسی که مثل این امر وکیف نمیکوید مکر
از راه عناد وعدم اعتقاد وعدم رضا
بعظم شئون ومقامات اهل بیت علیهم
السلام پس شك وشبهه نیست در کافر
بودن همچنین شخص ومؤمن آن شخص است
که اکر بعقلش نکنجد معنای احادیث وارد
در عظم شئون وغوامض اسرار تسلیم
ورود اورا وصدق اورا در نفس الامر و
واقع میکند وبکوید همچنین است هرچند
باعقل ناقص خود کم نمی فهمم ونفهمیدن

من عیب و ضرر نمیرساند و در حدیث مستفیض
از حضرت امام رضا علیه السلام که جمیع
عقلاء و فضلاء و بلغاء و فصحاء و حکماء
و ادباء که در هر عصر و زمان باشند بکنه
یک شان از شئون امام علیه السلام و یک
فضل از فضائل آن نمیرسند و حقیقت
اورا نمیدانند و اما ورود یکه بسبب اخذ از
کتب علماء فخام و اساطین عظام مثل کتب
شیخ و صدوق و مفید و کلینی ثقة الاسلام
و همچنین سائر اساطین محدثین مثل مشایخ
کلینی و مشایخ مشایخ ان و هم چنین باشد
پس مقتضای حق و تحقیق و صدق و صواب اینست
که

که دراینها نیز لم وکیف نمیتوان گفت خصوصًا
در صورتیکه این اساطین شهادت داده
باشند بصحت واستقامت کتب خودشان
وگفته باشند در اوائل کتب هذا ما ادین
الله به انتهی ما فی جواهر الایقان ایضا
فاضل مرحوم در اسرار الشهادة میگوید
انهم لما کانوا حجج الله تعالی علی جمیع اهل
السموات وجمیع اهل الارضین لزم ان
یکونوا مطلعین علی احوال جمیع اهل
السموات والارضین وعالمین بها علی
نمط علم الاحاطة والمشاهدة لا علی نمط
محض الاخبار وفیه ایضًا فی جملة

منْ مطالبهُ وان اعترتك الشبههٔ بعد ذلك
فادفعها بما هو متحقق علمهٔ عندك من انّ
جمعًا من اصحاب امير المؤمنين عليهُ السّلام
كانوا يعلمون علم المنايا والبلايا وهم
رشيد الهجري وميثم التمّاري وحبيب بن
مظاهر وحضرت ندارد براى چشم روشنى
محبّان اين مختصر را ببعض احاديث فضائل
ايشان كه مناسب مقام است مسلّم ولا
كلام ختم كند ليكون ختامهٔ مسكًا

في بصائر الدرجات

عن ابي بصير قال ابو عبد الله عليهُ السلام
انّ الامام لو لم يعلم ما يصيبهُ والى ما يصير

فليس

فليس ذلك بحجّة الله علىٰ خلقه يعنى ان
حضرت فرمود بدرستيكه امام هرگاه
عالم نباشد بآنچه باو ميرسد وبآنچه بسوى
او ميگردد پس چنين شخص حجت خدا نيست
بر خلقش في المجلد السابع البحار
في جملة حديث عن على عليه السّلام قال
الله تعالى يلقى الرّوح من امره على من يشاء
من عباده وهو روح الله لا يعطيه ولا
يلقى هذا الرّوح الّا على ملك مقرّب او نبىّ
مرسل او وصىّ منتجب فمن اعطاه الله
هذا الرّوح فقد ابانه من النّاس وفوّض
اليه القدرة واحيى الموتى وعلم بها ما كان

وما يكون الى ان قال وعلم ما في الضمائر
والقلوب وعلم ما في السموات والارض الى
ان قال انى اعطيت علم المنايا والبلايا
وفصل الخطاب واستودعت علم القرآن
وما هو كائن الى يوم القيمة **في الكافي**
عن اسحق بن عمار قال سمعت العبد الصالح
ينعى الى رجل نفسه فقلت في نفسي انه
ليعلم متى يموت الرجل من شيعته فالتفت
الى شبه المغضب فقال يا اسحق قد كان
رشيد الهجري يعلم علم المنايا والبلايا و
الامام اولى بذلك ثم قال يا اسحق اصنع
ما انت صانع فان عمرك قد فنى وانك تموت

الی سنتین و اخوتك و اهل بیتك لا یلبثون
بعدك الا یسیرا حتی تتفرق کلمتهم و یخون
بعضهم بعضا حتی یشمت بهم عدوهم فکان
هذا فی نفسك فقلت انی استغفر الله بما
عرض فی صدری فلم یلبث اسحق بعد هذا
المجلس الا یسیرا حتی مات فما اتی علیهم الا
قلیل حتی قام بنو عمار باموال الناس فافلسوا

در جلاء العیون کلینی از علی بن ابی حمزه

روایت کرده است که گفت در ایامیکه امام
موسی علیه السلام در حبس هرون بود
عریضه بخدمت انجناب نوشتم از احوال
انحضرت سؤال کردم و مسئله چند پرسیدم

بعد از

بعد از مدّتی جواب نامهٔ خضر بمن رسید
جواب مسائل مرا نوشته بود و در صدر
نامه بعد از حمد و ثنای جناب سبحانی و
بیان حقایق و معارف ربانی قلمی فرموده بود که

امّا بعد

نامهٔ نوشته بودی و از امری چند سؤال
کرده بودی که در بیان آنها تقیّه میکردم
و کتمان آنها بر من روا بود و چون در این وقت
دانستم که سلطنت جباران از من منتهی
شده است از تحت فرمان ایشان بیرون
میروم و داخل میشوم در سلطنت خداوندی
که صاحب سلطنت عظیم است و مفارقت

میکنم

میکنم از دنیائی که هرگز وفا نکرده است
با اهل خود که برای محبت ان مخالفت پروردگار
خود اختیار کرده اند لهذا جواب مسائل ترا
بیان میکنم که ضعفای شیعیان ما
در دین خود حیران نباشند پس از نهد ابرش
انچه بتو نوشته ام بغیر اهلش مکو و سبب
فتنه و بلای پیشوایان خود میشو بدرستیکه
اول چیزی که ترا اعلام میکنم انستکه
خبر مرگ خود را بتو میکویم و ترا خبر میدهم
بانکه در این شبها از دنیا مفارقت مینمایم
بی انکه از مفارقت دنیای فانی جزع نمایم
یا از آنچه در راه خدا کرده ام پشیمان و نادم

باشم یا آنکه در خیریت قضاهای حقتعالی
شکی کنم پس متمسک شو بعروة الوثقی ولایت
اهل بیت رسالت و اقرار کن بهر امامی
بعد از امام دیگر و بهر وصیی بعد از وصی
دیگر و با ایشان در مقام تسلیم و انقیاد
باش و بگفتار و کردار از ایشان راضی شو

انتهی الحدیث

فی کتاب مدینة المعاجز

فی جملة حدیث عن الرضا علیه السلام
وما منّا الا مقتول وانّی والله مقتول
بالسّم باغتیال من یغتالنی اعرف ذلک
بعهد معهود الی من رسول الله صلّی الله

عليهِ وآلهِ **وفيه ايضاً** في جملة

حديث رواه ابو الصلت الهروي عن الرضا

عليه السلام قال يا ابا الصلت غداً ادخل

الى هذا الفاجر فان انا خرجت وانا مكشوف

الرأس فتكلم اكلمك وان خرجت وانا مغطى

الرأس فلا تكلمني قال ابو الصلت فلما

اصبحنا من الغد لبس ثيابه وجلس فجعل

في محرابه ينتظر فبينا هو كذلك اذ دخل عليه

غلام المامون فقال له اجب امير المؤمنين

فلبس نعله ورداءه وقام يمشي وانا اتبعه

حتى دخل على المامون وبين يديه طبق عليه

عنب واطباق فاكهة وبين يديه عنقود

عنبا

عنب قد اكل بعضه وبقى بعضه فلمّا ابصر
بالرضا عليه السلام وثب اليه فعانقه
وقبّل ما بين عينيه واجلسه معه ثمّ ناوله
العنقود وقال يابن رسول الله ما رايت
عنبا احسن من هذا الى ان قال فقال له
كله فقال له الرضا عليه السلام تعفينى
منه فقال لا بدّ من ذلك لعلّك تتّهمنا
بشئ الى ان قال وقام فقال المامون الى
اين فقال عليه السلم الى حيث وجّهتنى الحديث

در جلاء العيون مجلسى عليه الرحمة

بسند معتبر روايت كرده است كه روزى
اصحاب حضرت امام محمّد باقر عليه السلم

در خدمت آنحضرت نشسته بودند فرمود
که عجب دارم از گروهی که ولایت ما را
اختیار کرده اند و ما را امام میدانند
و اطاعت ما را بر خود واجب میشمارند
مانند طاعت خدا و بضعف علمهای
خود مرتبهٔ ما را پست میکنند و عیب
میکنند بجماعتی که رتبهٔ ما را میشناسند
و رتبهٔ ما را میدانند و کمالات ما را
بیان میفرمایند و ایشانرا نسبت بغلو
میدهند آیا گمان دارید که خداوند
عالمیان اطاعت دوستان خود را بر
خلق واجب کرداند و از ایشان مخفی دارد

اخبار

اخبار آسمانها و زمین را و با ایشان
نرساند آنچه بر ایشان و دیگران واقع
میشود حمران گفت فدای تو گردم مرا
خبر ده که چگونه بود امر علی بن ابیطالب و
حسن و حسین علیهم السلام که خروج
کردند و بدین خدا قیام نمودند و اهل
طغیان و جور بر ایشان غالب شدند
وظفر یافتند حضرت فرمود که ای حمران
در علم الهی چنین گذشته بود و چنین
مقرر شده بفرموده رسول خدا صلی
الله علیه و آله خروج کرد هر که خروج
کرد از ما و از روی علم و دانایی ساکت

شد هرکه ساکت شد از ما ای حمران
اگر وقتی که بلا نازل میشد واهل جور
بایشان غالب میشدند ایشان از خدا
سؤال میکردند که ملك و پادشاهی آن
طاغیانرا زایل کرداند وانهارا هلاك
سازد هر اینه حقتعالی اجابت انهارا
میکرد وان بلاها را از ایشان دفع مینمود
و پادشاهی ان طاغیانرا برطرف میکرد
زود تر از انکه کسی رشته بکسلد و دانهای
ان از هم بریزد ولیکن آنها در مقام رضا و
تسلیم بودند و انچه حقتعالی صلاح انهارا
دران میدانست غیر ان نمیخواستند ای

جمران انچه با آنبزرگواران رسید برای
گناهی نبود که مرتکب شده باشند و عقوبت
معصیتی نبود که مخالفت خدا در آن کرده
باشند ولیکن برای آن بود که خدا میخواست
که بآن درجات عالیه در بهشت برسند
پس چیزهای بد در حق ایشان بخاطر خود
راه مده و اینحدیث در کافی و بصائر
الدرجات و بحار الانوار نیز مسطور است

و نیز در کافی و بصائر الدرجات

از ابی حمزه گفت شنیدم ابو جعفر علیه
السلام میفرماید لا و الله لا یکون عالم
جاهلاً ابداً عالماً بشئ جاهلاً بشئ یعنی نه

بخدا نمیشود عالم جاهل ابدا و نمیشود عالم
بچیزی جاهل بچیز دیگر ثم قال الله اجل و
اکرم و اعظم من ان یفرض طاعة عبد یحجب
عنه علم سمائه و ارضه ثم قال لا یحجب
ذلك عنه یعنی بعد از ان آنحضرت فرمود
الله اجل و اکرم و اعظم است از اینکه واجب
کند طاعت بنده را که محجوب و مستور
نماید از او علم اسمان و زمین خود را بعد
از ان فرمود و محجوب نمیکند علم اسمان و
زمین را از او انتهی **فاصل در بیان**
اعلی الله مقامه در سر الشهادة
از ابی عبید حذاء روایت کرده قال سمعت

ابا جعفر علیه السلم یقول والله ان احب اصحابی
الیّ اورعهم وافقههم واکتمهم لحدیثنا
وانّ اسوئهم عندی حالا وامقتهم الّذی
اذا سمع الحدیث ینسب الینا ویروی عنّا
فلم یقبله اشمأزّ منه وجحده وکفّر من دان
به وهو لا یدری لعلّ الحدیث من عندنا
خرج والینا اسند فیکون بذلک خارجا
من ولایتنا انتهی الحدیث وفاضل مرحوم
در جواهر الایقان میگوید دیگر
مخفی نماند که اکثر اهل این عصر بمحض اینکه
معنای حدیثی را نفهمیدند یا در زیر عقول
ناقصه واذهان مریضه انها درست نیامد

اورا انکار میکنند و نزدیک میشود که متکلم
باین حدیث را تکفیر یا تفسیق نمایند بلکه در
قدرت بعضی از جهال ضرر رسانیدن
بآن ممکن باشد پس بآن ضرر میرسانند و ایذاء
میکنند هیهات هیهات محض انکار و استبعاد
وظیفهٔ اصحاب عقول سلیمه و اذهان
مستقیمهٔ اهل ایمان و ایقان نیست و بهمین
مطلب اشاره فرموده است در حدیثی حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و حاصل مضمون
اینست که ابغض خلق الله تعالی و دشمن ترین
آنها در نزد ما اهل بیت نبوت آن اشخاصی
است که وقتیکه حدیثی را نفهمیدند بعقول

آنها انکه بنجید اشمئزاز میکنند وری وخودشان را
بر میکردانند واورا انکار میکنند ونزدیک
میشود که متکلم باین را تکفیر کنند یا بان ضرر رسانند
پس این خواستبعاد وانکار نزدیک بکفر
است زیرا که احتمال دارد که این حدیث از
خانهٔ ما اهل بیت نبوت بیرون امده است
واین شخص متکلم بان بما اهل بیت استناد
نموده است انتهی ملخصا فی جواهر الایقان ای که
از کوچهٔ معشوقهٔ ما میکذری   باخبر
باش که سر میشکند دیوارش   در مراتب و
مقامات ائمه واولیا چنانچه طرف افراط مضر
ومهلک است تفریط نیز محل خطر است و الجاهل

اما

امّا مفرط او مفرط پیامبر محمّدا از فطرت اصحاب
که بعد از شنیدن این بیانات باز هم خدا نکرده از
سوء طینت و خباثت فطرت در شک و شبهه بمانند
و در مسئله مسطوره و علم امام علیه السلام و کیف
بگویند و جرأت و جسارت کنند عصمنا الله و ایاکم
من الزلل و سوء العقیدة و العمل و فیما ذکرنا کفایة
لمن تدبّر کما انّ الذکری لا تنفع لمن لم یتذکر قل فلله
الحجّة البالغة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکّلنا
بها قوما لیسوا بها بکافرین اولئک الذین هدی
الله فبهدیهم اقتده والحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله والسلم علی
اهله تمّت الرسالة المسمّاة بلؤلؤة البحار فی منقبة

الائمة

الائمة الاطهار بید منشیها الحقیر الراجی طباطبائی
فی لیلة الاربعا حادی عشر شهر جمادی الاولی من شهور
الف وثلثمائة هجریة وکانت اللیلة لیلة العید السعید
عید النیروز ومازلت ادعو واقول حامدا ومصلیا
ومستغفرا یا مقلب القلوب والابصار یا
مدبر اللیل والنهار یا محول الحول والاحوال
حول حالنا الی احسن الحال

بسم الله خیر الاسماء

سپاس ایزد کار استه است ملک بدین بعهد دولت
شاه زمانه ناصر دین ابو المظفر شاهی که دین و
دولت ازاو شکفت چون گل نسرین بفصل فرودین
در اینجزو زمان که بفضل خداوند منان از یمن توجه

واقبال کارگذاران آستان حضرت اشرف امجد اقدس
والا ولیعهد دولت ابد مهد دامت ولایته الکبری صفحه
آذربایجان در مهد امن و امان و رشک جمیع اقطار و
بلدان است بشکرانه این نعمت بی شمار جای دارد که مردمان
هوشیار و هنرمندان روزگار همیشه اوقات عزیز خود را
صرف خدمتگذاری دولت و ملت نمایند و بقیه از این مشاغل
و افکار خود را غافل و بیکار نگذارند این روزها نسخه
لؤلؤة البحار که با همه ایجاز و اختصار مشتمل بر لطائف و معانی
بسیار بود بنظر بعض اخیار و ابرار رسید جمعی طالب طبع
و انتشار او گردیدند بنده کمترین خاکپای اهل یقین طبع
آن نسخه شریفه را خدمتی بشریعت دانسته بر حسب امر و
اشارت جناب جلالتمآب افخم وزیر و دبیر مهام خارجه

ملک

مملکت آذربایجان جناب آقا میرزا عبد
الرحیم بن حاجی ساعد الملک دام اقباله
نسخه را بحلیه طبع آورد که بنام نامی حضرت فلک رفعت
والا روحنا فداه همیشه در صفحه روزگار یادگار
بماند و چون مشتملست بمنقبت ائمه اطهار سلام
الله علیهم که در شب عید همین سال همیون فال
تألیف شده امید که بسیار میمون و مبارک بوده
و مطبوع طبع ارباب ذوق و حال گردد خداوند
انشاء الله توفیق کرامت فرماید برای طبع نسخه
شریفه کتاب انیس الادباء و سمیر السعداء و کتاب
مصابیح الظلم و تشریح الحکم نیز اسبابی فراهم بیاید
که هر دو در این سال از قلم معجز شیم جناب
مؤلف

الفاضل الأديب المحقّق المدقّق

النحرير جنابا المؤلّف اطال الله بقاه

وانا له فما يهواه صار شده هر دو قريب بيست

هزار بيت ميشود اوّلی مجموعه ایست مشتمل

بحكايات لطيفه و تحقيقات شريفه و فرائد فوائد بلغة

فارسی و عربی نظما و نثرا در سبك كشكول

دوّمی در اثبات صانع عالم و شرح برخی

از دقائق و اسرار حكم در خلقت ذرّات عالم خصوصا

بنی آدم هرگاه بهمّت پاكان و نيكان روزگار اين

دو نسخه شريفه نيز بحليه طبع آيد بسيار بجا و نافع

خواهد بود   بماند سالها اين نظم و ترتيب

محمد ابراهيم ز ما هر ذرّه خاك افتاده جائی العبد [illegible]

شنیده‌ام که ز محمود غزنوی شب دی

شراب خورد و شبانش چو مه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] که شکر رخ

به شکر کارهای تو [illegible]

الهی [illegible] تا که [illegible] محمود

[illegible] که [illegible]

[illegible] شکفته [illegible]

[illegible] رحیم

قضا چیز نیست دارو هیچ آن گشت

چو خواهم زندگی کاهی بیارد

دو تا چشم و دو تا تیر بر گوش

یکی بر لب نهد که ده خاموش



